

## روابط بین‌المللی آمریکا پس از نخستین جنگ جهانی

Wesley M. Bagby, *America's International Relation's since World War: 1919-1999*, Oxford: Oxford University Press, 2th edition 2004, 426 pages.

### دکتر سیدجواد صالحی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز

ایالات متحده آمریکا به عنوان کشوری نیرومند، بزرگ و تأثیرگذار از زمان استقلال خود از انگلستان تاکنون همواره دارای سیاست خارجی فعال و گسترده‌ای در جهت برآورده کردن منافع آن کشور و سپس در برهه‌های بعدی علاوه بر منافع خود تأمین‌کننده منافع جهان غرب نیز بوده است. این کشور به پشتوانه منابع بزرگ اقتصادی اعم از منابع طبیعی، نیروی انسانی و فناوری که حاصل ترکیب درست دو عامل یاد شده می‌باشد، توانسته است

سیاست خارجی خود را تدوین و اجرا نماید. سیاستمداران آمریکا با زیرکی ویژه‌ای، در دهه‌های پس از استقلال با در نظر گرفتن فرمول توازن میان قدرت (مفهوم کلی) و تمهیدات، جهت‌گیری انزواگرایانه را در سیاست خارجی در پیش گرفتند. براساس این اصل، سیاستمداران ایالات متحده برای ایجاد فرصت کافی جهت تثبیت پایه‌های نوپای کشور، از دخالت در مسایل مربوط به رقابتهای قدرتهای اروپایی و مسایل خاص آنها در اروپا، آسیا و آفریقا خودداری کردند و تنها بر قاره آمریکا (شمالی و جنوبی) اکتفا کرده و نسبت به مسایل آن حساسیت نشان دادند. به تدریج با نیرومندشدن آمریکا این کشور دایره نفوذ و ملاحظات خود را گسترش داد به نحوی که اندکی بیش از یک قرن پس از اعلام دکتترین مونرو، با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، به صورت عملی و رسمی اصل انزواگرایی را به کنار نهاد و وارد سیاست جهانی و سیاست بین‌المللی به معنای کلاسیک آن شد.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، ایالات متحده آمریکا با در پیش گرفتن یک سیاست خارجی و داخلی متوازن، رعایت اصل موازنه میان

قدرت و تعهد، فدانکردن رفاه و پیشرفت داخلی در برابر سیاستهای خارجی و دفاعی پرستیژی و کمرشکن در طول یک قرن و نیم از زمان استقلال خود به قدرتی تبدیل شد که علاوه بر نیم کره غربی، امروزه در اقصی نقاط جهان و به عناوین گوناگون حضور داشته و در سیاستهای منطقه ای و جهانی دارای نقش مؤثری است.

از آنجایی که سطح درگیری یک کشور در زمینه های موضوعی بین المللی گوناگون، دست کم یکی از نمودهای سمت گیری کلی آن در برابر بقیه جهان به شمار می رود، ایالات متحده هم در طی قرن نوزدهم و بیستم، سمت گیریهای متفاوتی از انزوآگرایی تا مداخله گرایی را تجربه کرده است. هر چند درباره نقاط عطف تاریخی این سمت گیریها میان صاحب نظران اختلاف نظر وجود دارد، اما بسیاری را عقیده بر آن است که نقطه قطعی پایان انزوآگرایی آمریکا در سیاست خارجی سال ۱۹۴۱ و ورود آن کشور به جنگ جهانی دوم است.<sup>۲</sup>

به طور کلی، مشخصه های اصلی این سمت گیریها را می توان در دو دوره طبقه بندی کرد:

### الف. انزوآگرایی

مشخصات سمت گیری انزوآگرایی سیاسی و نظامی عبارت از سطح پایین درگیری در بیشتر زمینه های موضوعی مطرح در نظام بین الملل، قطع مراودات دیپلماتیک و تجاری با دیگر جوامع و واحدهای سیاسی و تلاش برای بستن دروازه های کشور بر روی کشورهای دیگر بود. ایالات متحده در سالهای میان ۱۹۱۷-۱۸۰۰ دارای سمت گیری انزوآگرایی بود.

### ب. سمت گیری جهان گرایانه (مداخله گرایی)

شکل گیری اهداف نوین، دگرگونی محیط بین المللی و به ویژه اروپا و ظهور آلمان و ایتالیا به عنوان قدرتهای جدید در نهایت موجب تغییر سمت گیری سیاست خارجی آمریکا از انزوآگرایی به جهان گرایی شد. برخی از تاریخ نگاران بر این اعتقادند که رشد ساختارهای داخلی در ایالات متحده آمریکا را می توان مهم ترین عامل تغییر سمت گیری سیاست خارجی و دگرگونی اهداف خارجی آن دانست؛ زیرا به

هر اندازه که شاخصهای قدرت ملی از تراکم بیشتری برخوردار گردد، به همان اندازه مسئولیت و تحرک بیشتری در نخبگان ایجاد خواهد کرد. این روند در کشورهایی که برای خود رسالت تاریخی قایل هستند از نمود و عینیت بالاتری برخوردار است. بر این اساس می توان میان شاخصهای قدرت ملی و چگونگی سمت گیری سیاست خارجی آمریکا نوعی رابطه تشخیص داد و بر مبنای آن، تحولات شکل گرفته در رفتار و عملکرد آن کشور را ارزیابی نمود.<sup>۲</sup>

کتاب روابط بین المللی آمریکا پس از نخستین جنگ جهانی مشتمل بر یک دیباچه و ۱۹ فصل تلاشی در راستای تبیین تحولات ذکر شده و تحلیل سمت گیریهای سیاست خارجی آمریکا تا دهه ۱۹۹۰ می باشد. نویسنده در مقدمه با رویکردی تئوریک در صدد است تا زمینه ها و دلایل تاریخی ظهور ایالات متحده را بر شمارد. به زعم وی، در اثر گسترش فناوری نقاط دور دست جهان به یکدیگر نزدیک شدند و افزایش داد و ستد بین المللی و منافع امنیتی ایالات متحده را به صورت ژرفی به درون سیاست بین الملل کشید. علاوه بر

این، مسایل زیست محیطی و بهداشتی نیز از لحاظ تأثیرات و پیامدها به طور فزاینده ای جنبه جهانی به خود گرفت و با پیدایش سلاحهای هسته ای، بقای ملی کشورها به اجرا و هدایت آگاهانه امور خارجی وابسته تر گردید. بگبی در این بخش به رقابت بین المللی مهار نشدنی، نظامی گری، اختلافات ایدئولوژیکی، عدم وجود موازنه قدرت تجارت جهانی، مسایل جمعیتی و شکاف بین ملل فقیر و ثروتمند به عنوان عوامل وقوع جنگ در نظام بین الملل که در نهایت منجر به ظهور روزافزون ایالات متحده گردید، اشاره می کند. در ادامه مؤلف بنیادهای سیاست خارجی آمریکا را شرح می دهد. چون هر ملتی دارای اهداف و منافع از قبیل گسترش امنیت، توسعه تجارت و شاید گسترش ارضی باشد، این اهداف و منافع بنیادی در طول ادوار گذشته در سیاست خارجی ایالات متحده عبارت بودند از:

#### ۱. انزواگرایی (Isolationism)

رهبران آمریکا بعد از کسب استقلال از یک سیاست انزواطلبی حمایت نمودند.

زیرا در آن زمان دو قدرت بزرگ یعنی فرانسه و انگلستان برای سلطه بر جهان، با هم در حال نزاع بودند و ایالات متحده در آن زمان کشور کوچکی محسوب می شد و ممکن بود که از جانب هر دو قدرت بزرگ تهدید گردد. بنابراین، بنیان گذاران آمریکا برای حفظ آزادی عمل این کشور و برای پیروی از این اعتقاد که آمریکا فقط برای دفاع از منافع ملی اش باید جنگ کند، توصیه می کردند که از هر گونه اتحادی با هر دو امپراتوری پرهیز شود.

### ۳. حمایت از دموکراسی

آمریکا در بیشتر دوران تاریخ خود، در صدد بود که به ترویج و رشد دموکراسی در خارج کمک کند. انقلاب آمریکا نه تنها موجب استقلال این کشور شد بلکه دموکراسی و مساوات را ترویج نمود. آمریکایی ها قدرت را از زمامداران انتصابی به نمایندگان منتخب محول نمودند و حق رأی مردم را محترم شمردند. عناوین اشرافی را حذف و کلیسا و دولت را از هم جدا نمودند و اموال و داراییهای حامیان شاه را تصاحب و تقسیم کردند. ایالات متحده به عنوان نخستین جمهوری در گستره ای وسیع و به عنوان کشوری که دارای

رییس جمهور جورج واشنگتن و دیگر انزواطلبان معتقد نبودند که آمریکا باید از برقراری تماس با سایر نقاط جهان پرهیز کند، بلکه برعکس آنان در صدد گسترش روابط تجاری و فرهنگی بودند. انزواطلبان این سیاست را فقط برای دوری از جنگهای اروپا دنبال می کردند.

### ۲. گسترش طلبی (Expansionism)

ویژگی کسب قدرت در همگان وجود دارد و بیشتر مردم خواهان این هستند که کشورشان از لحاظ ثروت و قدرت در موقعیتی برتر قرار گیرد. حکومتهای ملی

ایدئولوژی دموکراسی بود، از دیدگاه پادشاهان و اشرافی که بر بیشتر ممالک جهان حکومت می کردند، تهدید تلقی گردید.

#### ۶. حفظ موازنه قوا

بریتانیا در طول قرن‌ها به دنبال حفظ موازنه قدرت در اروپا بود و همیشه از تسخیر اروپا توسط یک کشور بزرگ احساس نگرانی می کرد و چون یک اروپای متحد ممکن بود قدرت بیشتری نسبت به انگلستان داشته باشد. بنابراین، این کشور برای جلوگیری از این مسئله همواره با هرگونه توسعه طلبی کشوری که در اروپا قدرت زیادی داشت، مخالفت می کرد و از استقلال ملل ضعیف حمایت می نمود. آمریکایی‌ها ناآگاهانه یا آگاهانه از حفظ

موازنه قوا در اروپا حمایت می کردند و هرگز سیاست خود را با چنین عنوانی توصیف نمی کردند. آنان علاقه داشتند سیاست قدرت را امر غیرارزشی و حتی غیراخلاقی بیان کنند و ترجیح می دادند که سیاست خود را تحت عناوینی چون دفاع از بشریت یا حفظ آرمانها تشریح نمایند.

#### ۴. ترویج داد و ستد بازرگانی

آمریکا به خاطر مواهب طبیعی توانست در تولید موادخام و غذایی اقدام و این کالاها را با تولیدات اروپا معامله کند. آمریکایی‌ها درباره آزادی داد و ستد بر دفاع از آزادی دریاها تأکید داشتند و آن را موتور محرکه پیشرفت این کشور می دانستند. در حقیقت بایستی یکی از دلایل جنگ آمریکا با انگلستان در سال ۱۸۱۲ و ۱۹۱۷ با آلمان را در همین مورد دانست.

#### ۵. حفظ برتری در نیم کره غربی

ایالات متحده حوزه نفوذ انحصاری بر آمریکای لاتین تأکید داشت. دکترین مونرو اروپایی‌ها را موظف نمود که از به دست آوردن مستعمرات جدید و یا گسترش نظام‌هایی سیاسی خود به نیم کره غربی خودداری نمایند. در سال ۱۸۹۵، رییس جمهور آمریکا، گراور کلوند، اعلام

## ۷. مخالفت با سوسیالیسم

در قرن بیستم، آمریکایی‌ها همواره سیاست خارجی خود را در واژه‌ای همچون مخالفت با سوسیالیسم تعریف می‌کردند. آنان با ناسیونال سوسیالیسم ایتالیا و آلمان و به ویژه با مارکسیسم برگرفته از سوسیالیسم که کمونیسم نامیده می‌شد، مخالفت می‌نمودند.

## ۸. ایجاد امنیت دسته جمعی

تشکیل اتحادیه‌های دایمی هدفی بود که ایالات متحده دیر هنگام بدان دست یافت. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد و این نخستین اتحادیه‌ای بود که آمریکایی‌ها در زمان صلح ایجاد نمودند. ایالات متحده تا دهه ۱۹۸۰ با ۴۸ کشور پیمان داشت و به بسیاری از کشورهای جهان کمک اعطا می‌نمود و در سراسر جهان دارای نیروی نظامی بود. به نظر می‌رسید که دوران انزوآگرایی آن کشور حالا جریان معکوسی پیدا کرده است.

## ۹. ترویج حل و فصل مسالمت آمیز

### اختلافات

آمریکایی‌ها در ترویج راهکارهای حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی سابقه‌ای طولانی دارند. آنان سعی داشته‌اند که اختلافات را به داوری بین‌المللی ارایه نمایند و در این امر پیشگام بوده‌اند. ویلسون رییس‌جمهور وقت آمریکا برای تشکیل جامعه ملل طرحی را پیشنهاد داد و نیز با پایان جنگ جهانی دوم این کشور در تشکیل سازمان ملل متحد مساعدت کرد و نخستین کشوری بود که به این نهاد بزرگ بین‌المللی ملحق گردید.

ادامه بحث نویسنده در دیباچه درباره چگونگی تصمیم‌گیری سیاست خارجی و فرایندهای آن است. بگبی با برش تاریخی، سیاست خارجی آمریکا را در ۱۹ فصل تقطیع نموده است که شامل ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ جهانی یکم، جنگ جهانی و ترتیبات صلح، روابط خارجی در دهه ۱۹۲۰، از انزوآگرایی تا درگیری، ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم، دیپلماسی زمان جنگ، آغاز جنگ سرد، جنگ سرد و گرم در آسیای شرقی، دوران

همچون عوامل اقتصادی، فرهنگی و نظامی بسیار برجسته است. به اعتقاد نگارنده، کتاب روابط بین‌المللی آمریکا پس از نخستین جنگ جهانی، متنی ایده‌آل و مطلوب برای دانشجویان تاریخ و علوم سیاسی است. در صورتی که این اطلاعات دقیق و مستند را پژوهشگر با نظریات و الگوهای تحلیلی تلفیق نماید می‌تواند خلاء موجودی را که امروزه در این بخش به ویژه در متون پارسی وجود دارد، کاملاً مرتفع نماید.

#### یادداشتها:

1. Nigel Bowles, *Government and Politics of United States*, London: 1998.
  2. John Spanier, *American Foreign Policy Since World War II*, Missouri: University of Missouri, 1995, p. 156.
۳. ر. ک: ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا: مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۲۵.

آیزنهاور و دالس در آسیای شرقی، آمریکای لاتین، اروپا و خاورمیانه، سیاست خارجی کندی، زمامداری لیندون جانسون، تنش‌زدایی و نیکسون، تداوم جنگ سرد، زمامداری کارتر، ریگان، بوش و کلینتون و دشواریهای بعد از جنگ سرد می‌گردد.

این کتاب از منظری تاریخی به نگارش آمده و می‌توان ادعا کرد که دقیق‌ترین کتابی است که تحولات تاریخی را از منظر عقلانی و با ذکر ظرایف و نکات دقیق مورد بررسی قرار می‌دهد. به قول آرتور. اس.

لینک این کتاب به خاطر پوشش دادن دقیق مسایل از جمله جنگ سرد، تحولات ویتنام و رهیافت مستکملی که مؤلف آن نسبت به حوادث تاریخی دارد، قابل ستایش است.

پس از مطالعه این اثر، انسان در عین آگاهی به تاریخ دیپلماسی آمریکا، تأثیر مؤلفه‌های داخلی و اثرات آن بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی، شکل‌گیری عقاید و اندیشه‌ها، ماهیت بنیادی روابط بین‌الملل، الگوی روند قدرتهای ملی و مهمتر از همه تمرکز بگبی بر عنصر شخصیت در شکل دادن با سیاست خارجی یا به تعبیری نقش کارگزار (Agency) در هر دوره در کنار مسایلی